

## آراء و مبانی خلفای سه گانه در مشروعیت بخشی به خلافت خود و یکدیگر

طاهره اسلامی علی آبادی<sup>۱</sup>

امداد توران<sup>۲</sup>

تاریخ دریافت: ۹۶/۰۹/۱۹

تاریخ پذیرش: ۹۷/۰۷/۲۲

### چکیده

به گواهی تاریخ، پس از رحلت پیامبر گرامی اسلام، جمعیتی درسقیفه بنی ساعده جمع شده تا درباره انتخاب خلیفه تصمیم گیری کنند. پس از کشمکش های فراوان در این اجتماع، ابوبکر به عنوان خلیفه برگزیده شد. وی پس از دو سال و چند ماه خلافت، به هنگام مرگ، عمر را به خلافت برگزید، عمر نیز به هنگام درگذشت، شورایی شش نفره برای انتخاب خلیفه پس از خود برگزید. در اینجا به نظر می رسد انتخاب خلیفه توسط عده ای از مردم، انتصاب توسط خلیفه قبلی و انتخاب توسط شورا و اوصافی همچون قریشی بودن، مهاجری بودن و مسن تر بودن خلیفه به عنوان آراء و مبانی نظری برای مشروعیت خلفای نخستین، توسط ایشان و بخش قابل توجهی از مسلمانان پذیرفته شده بود. این مبانی بعدها نیز توسط متفکران اسلامی سنت گرا به عنوان مبانی اندیشه سیاسی مطرح و برای خلفای سه گانه مشروعیت سازی نمود. در تمام این دوران، امام علی (علیه السلام) و یاران ایشان مبانی نظری دیگری درباره نحوه تعیین خلیفه و اوصاف وی داشتند.

این مقاله بر آن است تا با روش توصیفی - تحلیلی و براساس اطلاعات کتابخانه‌ای، به این سوال پاسخ دهد که خلفای سه گانه از کدامین منبع، برای خلافت خود و یکدیگر مشروعیت سازی نموده و آیا خود به مبانی خویش ملتزم بوده اند یا خیر؟ به نظر می رسد، خلفا بدون در نظر گرفتن معیار مشخص و نظامی واحد و یکتا در به خلافت رسیدن و به خلافت رساندن یکدیگر، هر یک به گونه ای خاص و شیوه‌ای ابداعی انتخاب شدند. که این گونه انتخاب با مبانی اسلام اصیل که براساس عصمت و نص الهی استوار است تفاوت دارد.

**کلیدواژه‌ها:** آراء سیاسی، ابوبکر، عمر، عثمان، خلافت، مشروعیت.

۱- دانشجوی مقطع دکتری، رشته شیعه شناسی، دانشگاه ادیان و مذاهب قم. [eslamii1390@yahoo.com](mailto:eslamii1390@yahoo.com).

۲- عضو هیات علمی دانشگاه ادیان و مذاهب قم. [imdatturan@gmail.com](mailto:imdatturan@gmail.com).

## مقدمه

براساس گزارش های تاریخی پس از رحلت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) درحالی که علی(علیه السلام) و عده ای از یاران ایشان مشغول غسل و تکفین رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بودند، جمعیتی درسقیفه بنی ساعده جمع شده تا درباره انتخاب خلیفه تصمیم گیری کنند. گفته شده در این اجتماع هر جناحی می پنداشت که برای در دست گرفتن زمام امور بیش از دیگران استحقاق دارد. و سرانجام پس از کشمکش های فراوان بین مهاجران و انصار، کفه ترازو به نفع ابوبکر سنگین و وی به عنوان خلیفه برگزیده شد. بدین ترتیب اجتماع سقیفه با بیعت عده ای از انصار و مهاجران با ابوبکر به پایان رسید و برای بیعت عمومی رهسپار مسجد شدند. ابوبکر پس از دو سال و چند ماه خلافت، به هنگام درگذشت، عمر را به خلافت برگزید و عمر نیز به هنگام درگذشت، شورایی شش نفره برای انتخاب خلیفه پس از خود برگزید. در اینجا به نظر می رسد انتخاب خلیفه توسط عده ای از مردم، انتصاب توسط خلیفه قبلی و انتخاب توسط شورا و اوصافی همچون قریشی بودن، مهاجری بودن و کبر سن به عنوان مبانی نظری مشروعیت خلفای سه گانه، توسط آنها و عده ای از مسلمین پذیرفته شده بود. و در تمام این دوران امام علی علیه السلام و یاران ایشان مبنای نظری دیگری در باره نحوه تعیین خلیفه و اوصاف وی داشتند. در اینجا این سوال مطرح می شود که آیا این اختلاف صرفاً یک اختلاف سیاسی برای دستیابی به قدرت بوده است یا آنکه ریشه در مبانی فکری- اعتقادی داشته است؟

درباره این مقطع تاریخی سخن بسیار گفته شده و اندیشمندان و متفکران تمام تلاش و همتشان را به کار برده و به توصیف و تحلیل حوادث این سالها پرداخته اند. کتاب تاریخ سیاسی اسلام، ج ۲، رسول جعفریان و کتاب تاریخ صدر اسلام دکتر غلامحسین زرین نژاد از این جمله اند. در میان مقالات منتشر شده نیز مقالات «نقش شورا در امامت» نوشته سید علی میلانی و دیگران، «خلافت از منظر اهل سنت» نوشته محمود ابراهیمی و رکیانی و مقاله «دلایل تاریخی مخالفت با خلافت منصوص از دیدگاه نقیب ابوجعفر» نوشته ناهید طیبی، به جزئیاتی از پژوهش حاضر پرداخته اند.

پژوهش حاضر با عنوان آراء و مبانی و دیدگاههای خلفای سه گانه در انتخاب یکدیگر به جانشینی رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) موضوعی است که تا به حال مورد غفلت قرار گرفته و خلاءهای پژوهشی در این زمینه مشهود است. از این رو نویسنده تلاش می کند فارغ از اختلافات کلامی متاخر،

با رویکرد توصیفی-تحلیلی و با استفاده از منابع اصیل، مقطع تاریخی خلفای سه گانه را مورد تامل قرار داده و آراء، مبانی و دیدگاههای ایشان را در انتخاب خلیفه ردیابی نموده و به این سوال پاسخ دهد که آنها از کدامین منبع، مشروعیت خود و یکدیگر را اخذ نموده اند؟ آراء و مبانی آنها در انتخاب یکدیگر به خلافت چیست و تا چه میزان به مبانی خود ملتزم بوده اند؟

نتایج این تحقیق که به روش بنیادی و گردآوری کتابخانه ای حاصل گردید نشانگر آن است که آراء و مبانی خلفای سه گانه، برای انتخاب جانشین رسول خدا (صلی الله علیه و آله) با مبانی اسلام اصیل تفاوت داشته و به نظر می رسد این اختلاف ظاهرا سیاسی، ریشه در اختلافات بنیادین اعتقادی داشته است.

آراء و مبانی خلفای سه گانه در مشروعیت خلافت خود و یکدیگر را می توان در ذیل دو عنوان کلی مطرح و مورد بررسی قرار داد.

## ۱. نحوه انتخاب خلفای سه گانه

با توجه به منابع تاریخی و روایی، سه خلیفه نخست هر یک به شیوه ای به خلافت رسیدند. خلیفه اول با بیعت و انتخاب اهل حل و عقد، خلیفه دوم با انتصاب و خلیفه سوم با شورای محدود.

### ۱-۱. انتخاب توسط اهل حل و عقد

انتخاب خلیفه توسط اصحاب، از جمله مبانی است که گردانندگان سقیفه برای مشروعیت بخشی به خلافت خلیفه مورد نظر خود به آن تمسک جستند.

براساس گزارشهای تاریخی<sup>۱</sup>، پس از بیعت عده ای از مردم با ابوبکر<sup>۲</sup>، شیخین برای همراه کردن عباس بن عبدالمطلب با خود، به دیدار وی رفتند.<sup>۳</sup> ابوبکر در این دیدار گفت: «رسول خدا پس از خود کارها را به خود مردم وا گذاشت تا آنکه با رعایت مصلحت و خیرخواهی برای خود نظر دهند. پس مرا برای سرپرستی خود و رسیدگی به کارهایشان برگزیدند و من هم زمامدار شدم و خوش ندارم کسی در مورد آنچه مردم برگزیده اند سخنی از روی طعن و ناراضی بگوید. و در این کار شما را پناهگاه خود قرار دهد و شما نیز برخلاف نظر مسلمانان پایگاه استوار او گردید. پس یا در آنچه همه مردم وارد آن شده اند، وارد شوید و یا آنچه را که آنان پذیرفته اند رد و انکار کنید. پس از وی، عمر گفت: آری ما

برای رفع نیاز نزد شما نیامده ایم لیکن دوست نداریم شما در آنچه عامه مردم اجتماع کرده اند، سخنانی نیش دار بزنید. به خاطر خودتان و عامه مردم کارها را در نظر آورید».<sup>۴</sup>

از این رو به نظر می رسد، یکی از مسائلی که گردانندگان سقیفه پس از رحلت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) مصرانه به آن پرداخته و سعی در پر رنگ جلوه دادن آن نمودند. نقش آراء و رویکرد عمومی و انتخاب خلیفه توسط مردم بوده است. اینان توانستند با این روش مخالفان را با خود همراه کرده و مورد توجه و حمایت اغلب مسلمانان قرار گیرند. همچنین گفته شده در روز بعد از سقیفه، بنی هاشم برگرد علی بن ابیطالب (علیه السلام)، بنی امیه بر گرد عثمان بن عفان و بنی زهره برگرد سعد و عبد الرحمن بن عوف جمع شده بودند. عمر آنها را مخاطب قرار داد که چرا پراکنده گشته اید با ابوبکر بیعت کنید، من و انصار با او بیعت کردیم. آنگاه عثمان، عبدالرحمن و طرفداران آنها نیز بیعت کردند.<sup>۵</sup> به نظر می رسد عمر با سخنان خود اینگونه القاء می کند که بیعت عمومی حاصل شده است و مخالفت با آن بی نتیجه است و بدین وسیله مخالفان را به تسلیم و بیعت وا می دارد. وی در زمان خلافت خود نیز بر این مبنا پای فشرد و گفت: هر کس بدون مشورت با دیگر مسلمانان با شخصی بیعت کند، بیعت او پذیرفته نیست و کسی نمی تواند با او بیعت کند و گرنه هر دو کشته می شوند.<sup>۶</sup>

بر این اساس اغلب اندیشه‌ورزان اهل سنت معتقدند پیامبر اسلام ناگهان و بدون تعیین جانشین خود از دنیا رفت.<sup>۷</sup> از این رو پیروان او مجبور به انتخاب خلیفه شدند.<sup>۸</sup> ایشان اجماع امت یا اجماع اهل حل و عقد را یکی از راه های مشروع برای انتخاب خلیفه دانسته اند.

تفتازانی می گوید: «امام به حق بعد از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نزد ما و معتزله و اکثر فرقه‌ها ابوبکر است، ولی نزد شیعه، علی است. دلیل ما وجوهی است: وجه اول - که عمده همین است - اجماع اهل حل و عقد بر خلافت اوست».<sup>۹</sup>

اشعری<sup>۱۰</sup> و باقلانی<sup>۱۱</sup> نصوص رسیده در باب خلافت را اخبار آحادی دانسته که راویان آنان ضعیفند اینان با مشروع جلوه دادن اجماع و شورا، خلافت سه خلیفه نخست را مورد تایید قرار دادند.

به نظر می رسد اغلب اندیشمندان اهل سنت از آن جا که در مقابل عمل انجام شده‌ای قرار گرفته‌اند (که همان خلافت ابوبکر است) در صدد توجیه این عمل بر آمده و می کوشند مشروعیت آن را به هر نحوی که ممکن است، درست نشان دهند به همین جهت گاهی به اجماع امت یا اجماع اهل

حل و عقد تمسک می کنند و آن را دلیل مستقلى بر مشروعیت خلافت می دانند. براین اساس تفتازانى می گوید: «امامت نزد اکثر اهل سنت به اختیار علمای اهل حل و عقد ثابت می شود هر چند تعداد آنان اندک باشد؛ زیرا امامت ابوبکر بدون نص و اجماع بود».<sup>۱۲</sup>

ماوردی نیز انعقاد امامت را به دو صورت انتخاب اهل حل و عقد یا نصب به وسیله امام پیشین جایز می شمارد.<sup>۱۳</sup> وی در رد سخن کسانی که معتقدند امامت به اتفاق اهل حل و عقد تمامی بلاد منعقد می شود می گوید: این نظریه مردود است، زیرا بیعت ابوبکر برای خلافت فقط به اختیار حاضرین از اهل حل و عقد بود و او منتظر غائبین برای بیعت نماند. وی سپس درباره تعداد افرادی که به وسیله آنها امامت منعقد می شود سخن می گوید و حداقل افرادی که به وسیله اختیار آنها امامت منعقد می - شود پنج نفر می داند که اجماع بر عقد امامت یک نفر نموده باشند و یا اینکه یک نفر از آنها ابتدائاً خود را امام قرار دهد و چهار نفر دیگر به امامت وی رضایت دهند. وی برای تأیید سخن خویش به عمل صحابه و شیخین استناد کرده و می گوید: ۱- بیعت ابوبکر با توافق پنج نفر منعقد شد و سپس مردم در بیعت از آنان پیروی نمودند و پنج نفر عبارتند از عمر بن خطاب، ابو عبیده بن جراح، اسید بن حضیر، بشیر بن سعد و سالم برده ابی حذیفه. ۲- عمل عمر بن خطاب که شورای شش نفری را برای تعیین والی تشکیل داد تا آن ها یک نفر را از میان خود به رضایت پنج نفر دیگر برگزینند. وی صاحبان این نظر را اکثر فقها و متکلمین اهل بصره می داند. او همچنین معتقد است علمای کوفه امامت را با سه نفر، که یکی متولی امر امامت و دو نفر دیگر راضی به امامت وی باشند صحیح می داند. آخرین نظری که ماوردی می دهد این است که امامت با بیعت یک نفر نیز منعقد می شود، زیرا عباس پس از رحلت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به علی (رضوان الله علیه) گفت: دستت را بده تا با تو بیعت کنم.<sup>۱۴</sup>

قلقشندی می نویسد: «خلافت با بیعت اهل حل و عقد به مقداری که ممکن باشد اجتماع و اتفاقشان منعقد می شود، و این قول صحیح تر نزد اصحاب ما شافعیه است.»<sup>۱۵</sup>

با توجه به آنچه گذشت به نظر می رسد مستند اکثر و یا تمام آراء بزرگان اهل سنت، در انتخاب خلیفه، عمل و قول صحابه یا شیخین است و به دلیل عقلی و نقلی (قرآن و سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله) بهایی داده نشده است.<sup>۱۶</sup>

## ۱-۲. انتصاب

انتخاب خلیفه توسط مردم، از جمله مبانی است که خلفای سه گانه به ویژه ابوبکر پس از رحلت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) برای مشروعیت سازی خلافت خود بر آن تاکید داشت. در حالی که خود در زمان خلافت خویش به رعایت این شرط ملتزم نبوده اند. ابوبکر پس از دو سال و اندی خلافت، در بیماری که منجر به مرگش شد، عمر را با وصیت کتبی خود به خلافت منصوب کرد.<sup>۱۷</sup> وی انتصاب خلیفه ی پس از خود را، جز وظایف خود دانسته و اظهار کرد: من خود را موظف می دانم که شخصی را به جانشینی خود منصوب کنم تا شما بی سرپرست نمانید.<sup>۱۸</sup> منابع تاریخی چگونگی انتصاب عمر توسط ابوبکر را اینگونه گزارش کرده اند:

در روایتی آمده است<sup>۱۹</sup>، پس از انتصاب عمر از سوی ابوبکر به وی گفته شد: جواب پروردگارت را چه می دهی؟ الان که هستی چگونه با مردم برخورد می کنی چه رسد به زمانی که نباشی؟ ابوبکر پاسخ داد: خواهم گفت: بهترین آفریدگان تو را جانشین خود بر آنها قرار دادم.<sup>۲۰</sup>

در گزارش دیگری آمده است ابوبکر به هنگام مرگ، عبدالرحمن بن عوف را خواست و حال عمر را پرسید: عبدالرحمن گفت: او بهتر از آن است که پنداری اما خشن است.<sup>۲۱</sup> از عثمان نیز پرسید، عثمان به او گفت: باطنش از ظاهرش بهتر است و در میان ما کسی مثل او نیست.<sup>۲۲</sup> ابوبکر به عثمان گفت: اگر او را ندیده بودم از تو نمی گذشتم.

همچنین گفته شده عثمان برای نوشتن عهدنامه فرا خوانده شد. در هنگام املاء و تقریر حکم، ابوبکر از هوش رفت و عثمان که کاتب بود نام عمر را به عنوان خلیفه برگزیده ابوبکر نوشت. ابوبکر به هوش آمد و وقتی عمل عثمان را دید خطاب به وی گفت: آیا ترسیدی که در بیهوشی بمیرم و کار مسلمانان به اختلاف کشد؟ سپس ابوبکر دستور داد عهدنامه را بخوانند و خود به مردم متذکر شد که کسی از خویشاوندانش را بر آنها انتخاب نکرده است و از آنان خواست که از عمر اطاعت کنند.<sup>۲۳</sup> به امامت او رضا دهند، از فرمان او سر برنگردانند تا با خدای سبحانه و رسول او (صلی الله علیه و آله) قربت یابند.

به نظر می‌رسد موضع گیری صحابه در انتصاب عمر، حکایت از ناخشنودی آنان از این امر دارد و با وجود اینکه تنها موافقان و مشاوران ابوبکر، عثمان بن عفان و عبد الرحمن بن عوف بوده اند، اما ابوبکر بر این نارضایتی واقعی ننهاده و عمر را به صورت کتبی به عنوان خلیفه پس از خود برگزید.

بر این اساس شیوه انتقال خلافت به خلیفه دوم، به صورت جانشینی بوده است، به این صورت که خلیفه دوم به نص خلیفه اول بر مسند خلافت قرار گرفت. حال اگر با کمی تسامح ادعای گردانندگان سقیفه در بیعت مردم در خصوص خلیفه اول را بپذیریم می‌بینیم این شیوه (انتخاب توسط مردم) در انتخاب خلیفه دوم نادیده انگاشته شد و ابوبکر در آخرین روزهای حیات خود، بدون مشورت با اصحاب (به استثنای چند نفر که نمونه آن عثمان و عبدالرحمن بود) عمر را به جانشینی خود منصوب کرد.<sup>۲۴</sup>

### ۱-۳. شورای محدود

پس از رحلت پیامبر (صلی الله علیه و آله) ابوبکر با بیعت عده‌ای از مردم به خلافت رسید وی هنگام درگذشت، عمر را به خلافت منصوب کرد. عمر در زمان خلافتش به صراحت از شورایی بودن تعیین خلیفه سخن گفت.<sup>۲۵</sup> و در هنگام مرگ، هنگامی که از او خواستند خلیفه پس از خود را تعیین کند، گفت: اگر انتخاب نکنم به روش بهترین (یعنی رسول خدا) رفتم.<sup>۲۶</sup> و اگر انتخاب کنم باز به روش بهترین (یعنی ابوبکر).<sup>۲۷</sup>

به نظر می‌رسد عمر با این سخن خواست به هر گونه عملکرد خود در انتخاب خلیفه، مشروعیت بخشد. وی سپس وصیت نامه‌ی ویژه‌ای برای تعیین جانشینی خلیفه نگاشت و ظاهراً کسی را به خلافت منصوب نکرد بلکه خلافت را میان شش نفر<sup>۲۸</sup> از اصحاب رسول خدا (صلی الله علیه و آله) شوری قرار داد. و گفت: من در اطراف و اکناف نگرستم و شما را رهبران مردم یافتم. خلافت جزء با یکی از شما نتواند رفت ولی من از نفاقی که در میان شما برخیزد می‌ترسم.<sup>۲۹</sup>

استدلال خلیفه دوم در صلاحیت اعضای شورا، برای انتخاب خلیفه، رضایت پیامبر (ص) از ایشان در زمان رحلت بود.<sup>۳۰</sup> ریاست این شورا از آن عبد الرحمن بن عوف بود.<sup>۳۱</sup> عبدالله بن عمر نقش مشاور و از حق نامزدی و رای برخوردار نبود.<sup>۳۲</sup>

در این شورا عمر دستور داده بود انتخاب خلیفه باید بر اساس پیروی اقلیت باشد و مخالف را گردن بزند.<sup>۳۳</sup> و در صورت تساوی آراء نظر گروهی مقدم است که عبدالرحمن در آن حضور دارد.<sup>۳۴</sup> از آنجا که چنین وصیت نامه ای با نبود خلیفه ضمانت اجرایی چندانی نداشت، عمر قبل از مرگ، ابو- طلحه انصاری را خواست و با دادن وصیت نامه به وی از او خواست که با پنجاه تن از خزرگیان مورد اعتماد خود شمشیر به دست بر درب شورا ایستاده و بر اجرای مفاد آن نظارت کنند.<sup>۳۵</sup> سرانجام پس از سه روز از برگزاری شورا عبدالرحمن با دو شرط خلافت را به امام علی علیه السلام پیشنهاد کرد. شرط نخست آنکه حضرت برطبق کتاب خدا و سنت پیامبرصوات الله علیه وآله عمل کند حضرت این شرط را پذیرفت.<sup>۳۶</sup> شرط دوم این بود که خلیفه باید از رویه شیخین پیروی کند. که حضرت از پذیرفتن این شرط امتناع نمود. و هرگز حاضر نشد به دروغ حاکمیت را به چنگ آورد.<sup>۳۷</sup> و گفته‌اند که علی علیه السلام خشمگین از محل شورا بیرون آمد، ولی اعضای شورا خود را به او رسانیده، گفتند: موافقت کن، وگرنه با تو می‌جنگیم! در نتیجه، علی علیه السلام با آنها بازگشت و با عثمان بیعت کرد.<sup>۳۸</sup> و بدین سان خلافت ظاهراً و عوامفریبانه به حضرت پیشنهاد و سپس ستانده شد. و آنگاه عثمان با پذیرش دو شرط مذکور از سوی رئیس شورا به خلافت برگزیده شد. بدین ترتیب عمر برای انتخاب خلیفه پس از خود (راه انتخاب توسط مردم و راه نص کتبی را کنار زد) روشی جدید به نام شورا ابداع نمود و خلیفه سوم به وسیله شورایی محدود به خلافت رسید.

## ۲- اوصاف خلیفه

خلفای سه گانه برای جانشینی رسول خدا (صلی الله علیه وآله) اوصاف و شرایطی را در نظر گرفتند. قریشی بودن و عدم تجمیع خلافت در خاندان نبوت، مهاجری بودن، مسن تر بودن از جمله مهم ترین این اوصاف و ویژگیهاست.

### ۲-۱. لزوم قریشی بودن خلیفه به دلیل نص رسول خدا (صلی الله علیه وآله

وسلم)<sup>۳۹</sup>

براساس گزارشهای تاریخی، در ماجرای سقیفه به دنبال بحث و مجادله برسرکسب قدرت، ابوبکر خطبه ای را آغاز کرد.<sup>۴۰</sup> وی با تاکید بر ضرورت قریشی بودن خلیفه، قریش را سزاوارتر از سایرین به خلافت معرفی کرد.<sup>۴۱</sup> و ضمن اعتراف به همراهی و یاری انصار به رسول خدا، صلی الله علیه وآله، آنها

را به تسلیم در برابر خدا دعوت کرد و حق امارت را به سبب خویشاوندی با پیامبر به قریش داد و گفت: «قریش از شما انصار به محمد اولی تر است». عمر نیز با تکرار سخنان ابوبکر گفت: «ما عشیره و یاران رسول خدا هستیم، و پیامبر عرب از شما نیست»<sup>۴۲</sup>. و تاکید کرد که خلافت باید در خاندان نبوت باشد و ما خویشاوندان و خاندان اویم و کسی که با ریاست و حکومت و میراث محمد منازعه می کند باطل گرا، گناهکار و در ورطه هلاکت به سر می برد.<sup>۴۳</sup>

در گزارش دیگری آمده است، دراجتماع سقیفه، ابوبکر با استناد به روایت «الائمه من قریش»<sup>۴۴</sup> و اختصاص حق امارت به قبیله قریش<sup>۴۵</sup> و تاکید عمر بر سخنان وی، بیشتر حاضران در سقیفه را به انفعال کشاند و به همگان فهمانده شد که غیر از قبیله قریش، بقیه قبائل حق خلافت و رهبری ندارند.

شهرستانی در تبیین این مطلب که چرا انصار بیعت با ابوبکر را پذیرفتند و از پیشنهاد خود مبنی بر اینکه هریک از مهاجران و انصار، رهبری داشته باشند دست برداشتند، می گوید: «انصار بدان جهت از پیشنهاد خود منصرف شدند که ابوبکر از پیامبر (صلی الله علیه و آله) روایت کرد که آن حضرت فرمود: «الائمه من قریش» رهبران امت اسلامی از قریشند»<sup>۴۶</sup>.

بر این اساس گردانندگان سقیفه پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله با استدلال به اینکه از قبیله قریش اند و با رسول خدا قربت و خویشاوندی داشته و از عشیره و اولیاء او به شمار می روند، خود را به خلافت سزاوارتر دانسته و سایر مدعیان خلافت را کنار زدند.

البته خلیفه دوم در زمان زمامداری خود علی رغم نگرش قومی و قبیله ای و با تاکید بر قریشی بودن جانشین رسول خدا صلی الله علیه و آله در سقیفه، در روزهای منتهی به مرگ، هنگامی که از او خواستند جانشین تعیین کند، یکی از سخنان او این بود که اگر سالم وابسته ابوحنیفه زنده بود، او را جانشین می کردم. درحالی که نسب سالم قریشی نبوده است.<sup>۴۷</sup> بر این اساس به نظر می رسد که وی خلافت غیر خویشاوند و غیر قریش را صحیح دانسته و به گفتار خود ملتزم نبوده است.

تکیه بر خویشاوندی با رسول خدا در سقیفه، بعدها نیز مبنای عمل قرار گرفت. شاهد سخن این که، عثمان به سبب همین خویشاوندی خود را شایسته مقام خلافت دانست و گفت: «من داماد پیغمبر خدا و عموزاده وی که سابقه و حرمت دارم و باید این کار را به من بدهند»<sup>۴۸</sup> معاویه<sup>۴۹</sup> و خلفای دیگر

بنی- امیه نیز در تضعیف خاندان بنی هاشم و برکناری ایشان از صحنه سیاسی تا جایی پیش رفتند و به قدری برای اثبات خویشاوندی بنی امیه با رسول خدا تبلیغ کردند و افکار عمومی را فریفتند که بعدها ده تن از فرماندهان سپاه شام سوگند یاد کردند که جز بنی امیه نزدیکانی برای پیامبر سراغ ندارند.<sup>۵۰</sup> سخن دختر عبدالمطلب، که به معاویه گفت: «پیامبر از ما بود که پیروز شد اما پس از او شما بر ما مسلط شدید و احتجاج کردید که با رسول خدا(ص) قرابت و خویشاوندی دارید»<sup>۵۱</sup>. نیز تأییدی بر مطلب فوق است.

## ۲-۲. عدم تجمع خلافت و نبوت در یک خاندان

خلفای سه گانه رحلت پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) را پایان سیادت بنی هاشم می دانستند و «هرگز مایل نبودند با تجمع نبوت و خلافت اقتدار این خاندان همچنان ادامه یابد.»<sup>۵۲</sup> بر این اساس، قرابت و خویشاوندی را به اقربای غیرهاشمی محدود کردند و هدف آنان از این محدودیت، عدم تجمع خلافت در خاندان نبوت است. آنان به این نتیجه رسیده بودند که اگر خلافت در خاندان بنی هاشم جاری شود به دلیل برتری معنوی ایشان تا سالیان متمادی در میان ایشان ادامه خواهد یافت و دیگر از آنها خارج نمی شود. ولی اگر در دست غیر آنها باشد، بین سایر قبایل قریش دست به دست می گردد.<sup>۵۳</sup> از این رو کوشیدند تا با توسل به ساز و کارهای قبیله ای راه چاره ای بیابند و خلافت را از مرکز اصلی خود منحرف سازند. اینان برای مشروعیت بخشی به خلافت خود و به انزوا کشیدن بنی- هاشم به جعل حدیث از پیامبر(صلی الله علیه وآله) پرداختند. ابوبکر پس از شنیدن استدلالات حضرت علی(علیه السلام)<sup>۵۴</sup> درباره ی شایستگی اش به خلافت، گفت: «تمامی سخنان صحیح است اما من از پیامبر شنیدم که فرمود: «به درستی که ما اهل بیتی هستیم که خداوند تبارک و تعالی ما را برگزیده و اختیار کرده است، و برای ما آخرت را بر دنیا ترجیح داده، و آن را برای ما برگزیده است، و البته خداوند چنین نیست که برای ما اهل بیت نبوت و خلافت را با هم جمع نماید».<sup>۵۵</sup>

علی(علیه السلام) به ابوبکر فرمود: آیا از اصحاب رسول خدا شاهی بر این حدیث داری که او هم با تو این حدیث را شنیده باشد؟! عمر گفت: خلیفه رسول الله راست می گوید، من هم شنیدم که رسول خدا چنین گفت. و ابو عبیده و سالم پسر خوانده حذیفه و معاذ بن جبل هم گفتند: ما هم از رسول خدا همگی شنیده ایم. حضرت فرمود: بنابراین شما به صحیفه خود که در کعبه نوشته اید و بر

آن پیمان نهاده‌اید که: اگر محمدؐ بمیرد و یا کشته شود ما نمی‌گذاریم که امر خلافت در اهل بیت او قرار گیرد، وفا کرده‌اید.<sup>۵۶</sup>

ابوبکر این حدیث ادعایی خود را در پاسخ برخی از یاران حضرت مثل ام ایمن و بریده نیز تکرار کرد. این حدیث بر عوام تأثیر گذاشت و ایمان مردم را در حمایت علی علیه السلام سست و عده‌ای را دچار تردید کرد. به گونه‌ای که طلحه در احتجاج با علی (علیه السلام) به این شبهه استناد می‌کند و می‌گوید: ما با حدیث ابوبکر و عمر و اصحاب چگونه عمل کنیم؟<sup>۵۷</sup>

خلیفه دوم نیز عدم تجمیع خلافت و نبوت در بنی هاشم، را مبنایی برای انتخاب خلیفه پس از رحلت رسول خدا به شمار آورده<sup>۵۸</sup> و این شرط را خواست قریش می‌داند. طبری در وقایع سال بیست و سوم از هجرت در سیره عمر می‌نویسد: مردی از اولاد طلحه روایت می‌کند که ابن عباس گفت: در بعضی از سفرهائی که عمر کرد، من هم با او همسفر بودم. از من پرسید: چرا قوم شما از دادن خلافت به شما خودداری کردند؟! گفتم: نمی‌دانم. گفت: و لیکن من می‌دانم، قوم شما قریش، امارت و حکومت شما را بر خودشان ناپسند داشتند. گفتم: به چه علت و سبب، در حالی که ما نسبت به ایشان حکم اصل و پایه را داشتیم؟ گفت: «خداوند من از تو طلب غفران دارم، قریش ناپسند داشتند که نبوت و خلافت در شما بنی هاشم جمع شود، تا اینکه وسیله مفاخرت و حس مباهات و فخریه گردد. و بنابراین قریش خودش برای خود خلیفه تعیین کرد، و در این نظریه و تعیین، به هدف رسید و موفق آمد».<sup>۵۹</sup>

در گزارشی دیگر، آمده است: ابن عباس می‌گوید: روزی همراه عمر بن خطاب می‌رفتم، او به من گفت: ای پسر عباس چه چیز قوم شما را از شما بازداشت و موجب شد که گرد شما جمع نشوند با آنکه شما اهل بیت خاص رسول خدا هستید؟! من در پاسخ او گفتم: نمی‌دانم. عمر گفت: و لیکن من می‌دانم! شما بنی هاشم بر قریش به سبب نبوت که در شما قرار گرفت برتری و فضیلت پیدا کردید. قریش گفتند: اگر بنی هاشم به واسطه خلافت هم با نبوت برتری و فضیلت پیدا کند دیگر چیزی برای ما باقی نمی‌گذارند. و به درستی که نصیب افضل که نبوت است در دست شماست، بلکه من چنین می‌پنداشتم که خلافت هم با نبوت در شما مجتمع می‌شود، اگر چه نزول خلافت در شما علی-  
رغم آنف قریش بوده باشد!<sup>۶۰</sup>

### ۲-۳. لزوم مهاجری بودن خلیفه

براساس گزارشهای تاریخی پس از هجرت، مسلمانان یثرب به دو دسته انصار<sup>۶۱</sup> و مهاجر تقسیم شدند. در زمان رسول خدا (صلی الله علیه و آله) گاه میان آنها کدورتی به وجود می آمد و هریک دیگری را تحقیر می کرد و خود را عرب اصیل و دیگری را عرب وابسته می خواند. اما با تدبیر و درایت رسول خدا، بین آنان پیمان برادری بسته شد و تعارض میان انصار و مهاجرین حالتی غیر فعال به خود گرفت و روابط میان آنها تقویت شد<sup>۶۲</sup>. به گونه ای که براساس آیه ۹ سوره حشر<sup>۶۳</sup> انصار در دل خود هیچ احساس تمایل و چشمداشتی به اموالی که به مهاجران داده شد نداشتند و آنها را بر خود ترجیح می دادند.

اما با رحلت پیامبر (ص) و بروز واقعه سقیفه این شکاف دوباره فعال شد و دو طرف به افتخارهای قومی و قبیله ای استناد کردند. ابوبکر و عمر در سقیفه با استدلال به اینکه جزء سابقین در هجرت بوده، خود را به خلافت سزاوارتر دانستند. ابوبکر ضمن اعتراف به همراهی و یاری انصار به رسول خدا آنها را به تسلیم در برابر خدا دعوت کرد و گفت: فضیلت و موقعیت و سوابق شما انصار در اسلام برای همه مردم روشن است. کافی است که پیامبر شما را برای دین خود کمک و یار اتخاذ کرد و بیشتر یاران و همسران پیامبر از خاندان شماست. اگر از گروه سابقین در هجرت بگذریم هیچ کس به مقام و موقعیت شما نمی رسد. بنابراین چه بهتر، ریاست و خلافت را گروه سابق در هجرت به دست گیرد.<sup>۶۴</sup>

عمر نیز با تکرار سخنان ابوبکر بر خویشاوندی مهاجرین با رسول خدا(ص) تاکید کرد. وی خلافت انصار را موجب طغیان عرب و قرابت را از جمله شرایط سزاوار بودن به خلافت به حساب آورد.<sup>۶۵</sup> وی ضمن مخالفت با طرح دو مدیریتی (امیری از انصار و امیری از مهاجران) گفت: « دو شمشیر در یک غلاف ننگند و عرب به خلافت شما انصار راضی نخواهند شد».<sup>۶۶</sup>

### ۲-۴. لزوم مسن تر بودن خلیفه

بر اساس انگاره شیخوخیت که ریشه در فرهنگ قومی و قبیله ای مردمان جزیره العرب داشت، کسی می توانست بر مسند زمامداری تکیه زند که از لحاظ سن و سال متناسب با این منصب باشد. از این رو یکی از استدلال ها بر مدح ابوبکر در واقعه سقیفه صاحب سن بودن او دانسته شده است.<sup>۶۷</sup> و از جمله علل مخالفت با خلافت امام علی(علیه السلام) نیز، کم سن و سال بودن و جوانی حضرت

عنوان شده است. شاهد مطلب آن که پس از حوادث سقیفه، هنگامی که علی(علیه السلام) از بیعت با ابوبکر خودداری کرد، ابوعبیده به ایشان گفت: «تو کم سن و سال هستی و اینان بزرگان قوم تو هستند. و تو همانند آنان تجربه نداری. با ابوبکر بیعت کن و اگر عمرت باقی باشد به سبب فضل و دین و علم و فهم و سابقه قرابت سزاوار این منصب هستی».<sup>۶۸</sup> و در جایی دیگر گفته است: پیران قبیله بهتر از پس کارهای خلافت برمی آیند.<sup>۶۹</sup> همچنین در گفتگوی عمر و ابن عباس در زمان زمامداری خلیفه دوم، عمر اعتراف کرد که علی(علیه السلام) برای مقام خلافت شایستگی دارد ولی کم سن و سال بودن امام را یکی از دلایل عدم انتخاب وی شمرد.<sup>۷۰</sup>

عثمان نیز کبر سن را از جمله شروط خلافت می دانست و در شورای تعیین خلیفه، خود را به دلیل کهولت سن شایسته منصب خلافت می دانست. وی گفت: «پیری از عبدمنافم و... باید این امر را به من بسپارند».<sup>۷۱</sup>

بنابراین به نظر می رسد، کبر سن از جمله معاییری است که از سوی برخی صحابه و خلفای نخستین برای مشروعیت خلیفه، مورد توجه قرار گرفته است، و آنها علی رغم اعتراف به شایستگی علی (علیه السلام) برای جانشینی بلافصل رسول خدا(صلی الله علیه و آله)، جوانی حضرت را بهانه‌ای برای دور کردن ایشان از جایگاه خلافت قرار دادند.<sup>۷۲</sup>

### جمع بندی و تحلیل

آراء و مبانی سه خلیفه نخست در مشروعیت خلافت خود و یکدیگر را می توان در ذیل دو عنوان کلی، نحوه انتخاب و اوصاف خلیفه، مطرح و مورد بررسی قرار داد. براساس گزارشهای تاریخی، ابوبکر در پی واقعه سقیفه به خلافت رسید. وی اندکی قبل از مرگش، عمر را به جانشینی برگزید. عمر نیز هنگام مرگ، شورایی مرکب از شش نفر را برای انتخاب خلیفه برگزید که حاصل آن به خلافت رسیدن عثمان بود. در اینجا به نظر می رسد انتخاب توسط عده‌ای از مردم، انتصاب توسط خلیفه قبلی و انتخاب توسط شورای محدود به عنوان مبانی نظری برای مشروعیت سه خلیفه نخست، توسط ایشان و بخش قابل توجهی از مسلمانان پذیرفته شده بود. و بعدها نیز مبانی اصلی نظریات علمای اهل سنت قرار گرفت. بدین ترتیب به نظر می رسد این نظریات از گونه پسینی بوده اند به این معنا که عمل سیاسی مقدم بر نظریه بوده است و اهل سنت نظرات خود را با وقایع تاریخی تطبیق داده و آنچه عمل صحابه بوده است مبانی خود قرار داده اند. از سوی دیگر در تمام دوران خلافت خلفای سه

گانه، امام علی (علیه السلام) و طرفداران ایشان مبنای نظری دیگری در باره نحوه انتخاب جانشین رسول خدا(صلی الله علیه وآله) داشتند.

در مورد اوصاف و ویژگیهای خلیفه نیز اختلافات و تضادهای بنیادینی میان خلفای سه گانه و امام علی(علیه السلام) وجود داشته است. خلفای سه گانه اوصافی همچون قرابت و قریشی بودن، مهاجری و مسن تر بودن را از جمله مهم ترین اوصاف خلیفه برشمردند. درحالی که امام علی(علیه السلام) و طرفداران ایشان معیارهای دیگری همچون عصمت<sup>۳۳</sup> و نصب الهی<sup>۳۴</sup> را مد نظر داشتند.

از این رو به نظر می رسد در ورای اختلافات به ظاهر سیاسی، اختلاف بنیادی عمیقی نهفته است که همان زمینی دانستن خلافت ازسوی خلفای سه گانه و الهی دانستن آن از سوی امام علی(علیه السلام) و یاران ایشان است.

براین اساس خلفای سه گانه با زمینی دانستن خلافت و جانشینی رسول خدا(صلی الله علیه وآله)، هریک با توجه به شرایط و مقتضیات زمان خویش، بدون در نظر گرفتن معیار مشخص، روشی را که به انزوا و حذف قدرت سیاسی خاندان پیامبر (صلی الله علیه وآله) می انجامید در پیش گرفته و به خلافت خود و یکدیگر مشروعیت بخشیدند.

## پی نوشت ها

- ۱ طبری، محمد بن جریر (۱۳۸۷). **تاریخ الامم والملوک**. تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، ج ۳، بیروت: دارالتراث، ص ۲۱۰.
- ۲ برخی متون تاریخی از آن به «بیعت عام» تعبیر می کند. (همان)
- ۳ یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب (بی تا). **تاریخ الیعقوبی**. ج ۲، بیروت: دارصادر، ص ۱۲۵.
- ۴ دینوری، ابن قتیبه (۱۴۱۰). **الامامه و السیاسه**. تحقیق علی شیری، ج ۱، بیروت: دار الاضواء، ص ۳۳.
- ۵ دینوری، ۱۴۱۰: ج ۱، ص ۲۸.
- ۶ طبری، محمد بن جریر (۱۴۱۵). **المستترشد فی امامه علی بن ابیطالب**. تحقیق و تصحیح احمد محمودی، قم: کوشانپور، ص ۲۱۳.
- ۷ ابن تیمیه، احمد بن عبدالحلیم (۱۴۰۶). **منهاج السنه النبویه**. تحقیق: د. محمد رشاد سالم، ج ۱، مؤسسه قرطبه، ص ۱۲۶.
- ۸ البته عده ای (در سالهای پس از خلافت خلفای نخستین) ادعا می کنند که رسول خدا صلی الله علیه و آله، ابوبکر را با نص جلی و خفی به خلافت انتخاب کرده است. قول به نص خفی به حسن بصری و جماعتی از اهل حدیث نسبت داده شده است. (حنفی، **من العقیده الی الثوره**، ج ۵، ص ۴۷) عده ای نیز به نص جلی برخلاف ابوبکر نظر داده اند. (ظاهری، **ابن حزم. الفصل فی الملل و الاهواء والنحل**. ج ۴، ص ۱۰۸ و ابن حجر هیمتی (۱۹۹۷)، **الصواعق المحرقة علی اهل الرفض والضلال والزندقه**، بیروت: مؤسسه الرساله، **الطبعة الأولى**، ص ۲۶). از نوشته های ابن تیمیه نیز استفاده می شود که پیامبر (ص) بر ابوبکر نص خاصی صادر نکرده است ولی می دانست که مسلمین او را برمی گزینند. (ابن تیمیه (۱۴۰۶) ج ۱، ص ۱۳۹ تا ۱۴۱ در جای دیگر هم گفته است چون به آن اندازه که برای ابوبکر نص و اجماع ثابت شده در صحیحین آمده برای (حضرت) علی نیامده پس خلافت ابوبکر اثبات می گردد. (ابن تیمیه (۱۴۰۶) ج ۴، ص ۳۸۸).
- ۹ تفتازانی، سعدالدین (۱۴۰۹). **شرح المقاصد**. ج ۵، قم: منشورات الشریف الرضی، ص ۲۶۳.
- ۱۰ اشعری، علی بن اسماعیل (۱۳۹۷ق). **الابانه عن اصول الدیانه**. محقق الفوقیه حسین محمود، القاهره: دار الانصار، ص ۲۵۵.
- ۱۱ باقلانی، محمد بن طیب (۱۹۸۷م). **تمهید الاوائل و تلخیص الدلائل**. ج ۱، بیروت: موسسه الکتب الثقافیه، ص ۴۴۲.
- ۱۲ تفتازانی، ۱۴۰۹: ج ۵، ص ۲۶۴.
- ۱۳ ماوردی، ابوالحسن علی بن محمد البغدادی (بی تا). **الاحکام السلطانیه و الولايات الدینیة**. قاهره: دارالحدیث، ص ۲۱.
- ۱۴ ماوردی، ابوالحسن علی بن محمد البغدادی (۱۳۶۴). **الاحکام السلطانیه و الولايات الدینیة**. قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ص ۶.

۱۵ القلقشندی، احمد بن علی بن احمد الفزازی (۱۹۸۵). **مآثر الانافه فی معالم الخلافه**. محقق عبدالستار احمد فراج، ج ۱، مطبوعه حکومت الكويت، ص ۴۴.

۱۶ به بیان دیگر مبانی نظری اندیشه سیاسی متفکران اهل سنت بر خلاف شیعه بعد از وقوع عمل مطرح شد، در حالی که شیعیان ابتدا مبانی نظری مطرح و سپس در عرصه عمل قصد اجرایی و عملیاتی کردن آنها را داشتند.

۱۷ ابن اعثم، احمد بن اعثم کوفی (۱۴۱۱). **الفتوح**. تحقیق علی شیری، ج ۱، بیروت: دارالاضواء، ص ۱۲۳.

۱۸ **دینوری**، ۱۴۱۰: ج ۱، ص ۱۹.

۱۹ **طبری**، ۱۳۸۷: ج ۳، ص ۴۳۳.

۲۰ در روایت دیگری به نقل از عایشه آمده است که آن گاه که ابوبکر در پایان زندگی خود عمر را به جانشینی خود تعیین کرد، علی و طلحه نزد وی آمدند و گفتند: چه کسی را جانشین خود قرار داده ای؟ ابوبکر پاسخ داد: عمر را. گفتند: جواب پروردگارت را چه خواهی داد؟ پاسخ داد: خواهم گفت: بهترین آفریدگان تو را جانشین خود بر آنها قرار دادم البته برخی نیز این روایت را با حذف دو اسم و به جای آن فلانی و فلانی آورده اند این روایت با سندی دیگر نیز در الطبقات الكبرى نقل شده است.

۲۱ **طبری**، ۱۳۸۷: ج ۳، ص ۴۲۹.

۲۲ **طبری**، ۱۳۸۷: ج ۳، ص ۴۲۵.

۲۳ **طبری**، ۱۳۸۷: ج ۳، ص ۴۳۳.

۲۴ **طبری**، ۱۳۸۷: ج ۳، ص ۴۲۸.

۲۵ هرکس بدون مشورت با دیگر مسلمانان با شخصی بیعت کند، بیعت او پذیرفته نیست و کسی نمی تواند با او بیعت کند و گرنه هر دو کشته می شوند. (**طبری**، ۱۴۱۵: ص ۲۱۳).

۲۶ مقصود عمر از این سخن، این است که از آن روی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مردم را در مورد خلیفه بعد از خود به حال خود وا گذاشت، من نیز به سنت پیامبر عمل می کنم و مردم را به حال خود وامی گذارم. در اینجا این سؤال مطرح است که اگر انتخاب نکردن، سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بود و سنت پیامبر، لازم الاتباع است، چرا در انتخاب شدن خود از جانب خلیفه اول، هیچ گونه اعتراضی نکرد و یا حد اقل به عنوان پیشنهاد، این نظر را آن زمان مطرح نکرد؟

۲۷ ابن سعد، محمد بن سعد (۱۴۱۰). **الطبقات الكبرى**. تحقیق محمد عبدالقادر عطا، ج ۳، بیروت: دارالکتب العلمیه، ص ۲۶۱.

۲۸ علی بن ابی طالب، عثمان بن عفان، عبدالرحمن بن عوف، زبیر بن عوام، طلحه بن عبدالله و سعد بن ابی وقاص.

۲۹ **طبری**، ۱۳۸۷: ج ۴، ص ۲۲۹.

۳۰ ابن سعد، ۱۴۱۰: **الطبقات الكبرى**. ج ۳، ص ۲۶۱.

۳۱ بلاذری، احمد بن یحیی (۱۹۵۹). **انساب الاشراف**. تحقیق محمد حمیدالله، مصر، ج ۵، دارالمعارف، ص ۵۰۵.

<sup>۳۲</sup> همان، ص ۵۰۷.

<sup>۳۳</sup> همان، ص ۵۰۰.

<sup>۳۴</sup> طبری، ۱۳۸۷: ج ۴، ص ۲۲۹.

<sup>۳۵</sup> بلاذری، ۱۹۵۹: ج ۵، ص ۵۰۶.

<sup>۳۶</sup> یعقوبی، بی تا: ج ۲، ص ۱۶۲.

<sup>۳۷</sup> همان. ص ۱۶۲.

<sup>۳۸</sup> بلاذری، ۱۹۵۹: ج ۵، ص ۵۰۸.

<sup>۳۹</sup> شیعه از قریشیان نسل بنی هاشم را شایسته خلافت و امامت میداند (اوائل المقالات ص ۵) و اغلب مسلمانان بنا بر روایت «الائمه من قریش»، و همچنین وصیت پیامبر به انصار که در آخرین خطبه فرمود: انما اوصی قریشا بالناس و بهذا الامر و انما الناس تبع لقریش فبر الناس تبع لبرهم و فاجروهم تبع لفاجروهم. (مسند ابن حنبل ج ۱، ص ۵، به نقل از تمهیدالاول صص ۴۷۱ و ۴۷۲) قریشی بودن را از شروط امام مسلمین می دانند. باقلانی در این باره می گوید: این سخن متواتر (لفظی و معنوی) پیامبر (ص) است که فرمود: الائمة من قریش مابقی منهم اثنان (صحیح بخاری، ج ۳، ص ۴۵۲ و مسند ج ۲ ص ۲۹). بغدادی نیز یکی از شروط امام مسلمین را قریشی بودن می داند. البته برای این دیدگاه مخالفانی را ذکر می کند و می گوید: در مقابل این دیدگاه ضرابیه است که معتقدند همه اصناف، عرب، عجم و موالی می توانند شایستگی امامت مسلمین را داشته باشند. همچنین این نظر مخالف دیدگاه خوارج است زیرا آنان برای خود رهبری کسانی همچون نافع بن ازرق، عبدالله بن وهب، حرقوص بن زهیر و... را برگزیده بودند. (الفرق بین الفرق بغدادی، ص ۲۱۱)

<sup>۴۰</sup> طبری، ۱۳۸۷: ج ۳، ص ۲۱۹.

<sup>۴۱</sup> یعقوبی، بی تا: ج ۲، ص ۱۲۳.

<sup>۴۲</sup> طبری، ۱۳۸۷: ج ۳، ص ۲۲۰.

<sup>۴۳</sup> دینوری، ۱۴۱۰: ج ۱، ص ۲۵.

<sup>۴۴</sup> ابن حنبل، احمد (بی تا). مسند احمد. ج ۳، بیروت: ص ۱۲۹.

<sup>۴۵</sup> بلاذری، ۱۹۵۹: ج ۵، ص ۵۸۴.

<sup>۴۶</sup> الشهرستانی، محمد بن عبدالکریم (۱۴۰۴). الملل والنحل. تحقیق محمد سید کیلانی، ج ۱، بیروت:

دارالمعرفه، ص ۲۴.

<sup>۴۷</sup> طبری، ۱۳۸۷: ج ۴، ص ۲۲۸.

<sup>۴۸</sup> همان، ۲۳۱.

<sup>۴۹</sup> معاویه در منقبت خود گفت: «نحن شجرة رسول الله و بیضته التي انفلت عنه». (ابن مکرم، محمد (بی تا).

مختصر تاریخ دمشق. محقق روحیه النحاس، ج ۱۱، دمشق: دارالفکر، ص ۸۷.)

<sup>۵۰</sup> مسعودی، علی بن حسین (۱۴۰۹). **مروج الذهب و معادن الجواهر**. ج ۳، تحقیق اسعد داغر، قم: دارالهجره، ص ۳۳.

<sup>۵۱</sup> ابن عبد البریه، احمد بن محمد (بی تا). **العقد الفريد**. ج ۱، موقع الوراق: نرم افزاز مکتبه الشامله ۱، ص ۱۳۰.

<sup>۵۲</sup> جوهری، ابوبکر احمد بن عبدالعزیز (بی تا). **السقیفه و الفدک**. تحقیق: محمدهادی امینی، تهران: مکتبه نینوی الحدیثه، ص ۵۲.

<sup>۵۳</sup> چنانکه گفته شده ابوسفیان بزرگ خاندان اموی با شنیدن خبر خلافت عثمان شادی بسیار نمود و گفت این رویداد به معنای بازگشت همه امویان به موقعیت های از دست رفته و بازیابی همه آن چیزهایی است که زمانی از آن برخوردار بوده اند. سودی افزود که این دستاورد را به هیچ بهایی نباید از دست داد. (اصفهانی، ابوالفرج (۱۲۸۵). **الاعانی**. بولاق، ج ۶، ص ۳۳۴.

<sup>۵۴</sup> فَتَحْنُ مَرَّةً أَوْلَى بِالْقُرَابَةِ وَ تَارَةً أَوْلَى بِالطَّاعَةِ وَ لَمَّا احْتَجَّ الْمُهَاجِرُونَ عَلَى الْأَنْصَارِ يَوْمَ السَّقِيفَةِ بِرَسُولِ اللَّهِ ص فَلَجُوا عَلَيْهِمْ فَإِنْ يَكُنْ الْفَلَجُ بِهِ فَالْحَقُّ لَنَا دُونَكُمْ وَ إِنْ يَكُنْ بغيرِهِ فَالْأَنْصَارُ عَلَى دَعْوَاهُمْ (نهج البلاغه، نامه ۲۸) <sup>۵۵</sup> طبری، ۱۳۸۷: ج ۳، ص ۲۲۹.

<sup>۵۶</sup> الكلینی، محمد بن یعقوب (۱۳۸۸). **الکافی**. تحقیق علی اکبر غفاری، ج ۴، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ص ۵۴۵، کتاب الحج، باب النوادر، ح ۲۸.

<sup>۵۷</sup> سلیم بن قیس (۱۴۰۵). **کتاب سلیم بن قیس**. ج ۲، قم: انتشارات هادی، ص ۵۸۹.

<sup>۵۸</sup> البته وی هنگام تعیین شورایی برای انتخاب خلیفه پس از خود، امام علی علیه السلام را جزء شورای شش نفره برای خلافت قرار داد و با این کار شرط «عدم تجمیع خلافت در خاندان نبوت» را نادرست و صلاحیت حضرت را برای خلافت تایید کرد.

<sup>۵۹</sup> طبری، ۱۳۸۷: ج ۴، ص ۲۲۳.

<sup>۶۰</sup> ابن اثیر، عزالدین علی بن ابی الکریم (۱۳۸۵). **الکامل فی التاریخ**. ج ۳، بیروت: دارالصادر، ص ۶۳.

<sup>۶۱</sup> که خود از دو قبیله اوس و خزرج بودند.

<sup>۶۲</sup> **بن سعد**، ۱۴۱۰: ج ۱، ص ۲۳۸.

<sup>۶۳</sup> «... یحبون من هاجر الیهم ولا یجدون فی صدورهم حاجه مما اوتوا و یوثرون علی انفسهم...»

<sup>۶۴</sup> **طبری**، ۱۳۸۷: ج ۳، ص ۲۲۰.

<sup>۶۵</sup> **دینوری**، ۱۴۱۰: ج ۱، ص ۲۴.

<sup>۶۶</sup> **طبری**، ۱۳۸۷: ج ۳، ص ۲۱۸.

<sup>۶۷</sup> ابن کثیر، اسماعیل بن عمر (۱۴۰۷). **البدایه و النهایه**. ج ۵، بیروت: دارالفکر، ص ۲۴۷.

<sup>۶۸</sup> **دینوری**، ۱۴۱۰: ج ۱، ص ۱۹.

<sup>۶۹</sup> ابن طاووس، علی بن موسی (۱۴۱۳). **الیقین فی اختصاص مولانا علی ع بامر المومنین**. قم: دارالکتاب، ص ۳۱۱.

<sup>۷۰</sup> **یعقوبی**، بی تا: ج ۲، ص ۱۵۸.

<sup>۷۱</sup>طبری، ۱۳۸۷: ج ۴، ص ۲۳۱.

<sup>۷۲</sup>دینوری، ۱۴۱۰: ج ۱، ص ۱۹.

<sup>۷۳</sup>البته بحث عصمت امام علی(ع) به صراحت و به طور جدی در سخنان اصحاب ایشان مطرح نشد. علت آن هم این است که در دوره امامت امام علی (علیه السلام) چالش های جدی تری همچون اصل امامت ایشان، ذهن اصحاب را به خود مشغول کرده بود. با این حال می توان سخنانی از ایشان در این موضوع یافت که به صراحت یا به طور ضمنی از اعتقاد و یا عدم اعتقاد به عصمت ایشان حکایت دارد.

اعتقاد به احادیثی مانند: علی همواره همراه حق و قرآن است و از آن جدا نمی شود. (سلیم بن قیس، کتاب سلیم بن قیس(۱۴۰۵)، ص ۸۸۱) می تواند نشانه اعتقاد آنان به عصمت امام باشد.

از سلمان محمدی نقلی است که او در جواب کسانی که معتقد به اشتباه کردن و گمراهی امام بودند گفته است: اوصیای انبیاء اشتباه نمی کنند و علی(ع) روصی پیامبر است او دچار گمراهی نشده است بلکه او هادی و مهدی است. (تمیمی مغربی، نعمان بن محمد، شرح الاخبار، ج ۱، ص ۱۲۴) در این روایت نفی اشتباه از اوصیای انبیاء به ویژه علی (علیه السلام)، اعتقاد به عصمت ایشان از سوی سلمان است.

عمار معتقد بود که علی (علیه السلام) همواره از آغاز بعثت با حق بوده است و تاکید کرد که هرگز مخالفت با آن حضرت را نخواهد کرد حتی اگر همه مردم با او مخالف باشند. (طوسی، محمد بن حسن(۱۴۱۴)، الأمالی، قم: دارالتقافه، ص ۷۳۲.

<sup>۷۴</sup>اعتقاد به وصایت وجانشینی امام علی(ع) پس از رحلت رسول خدا(ص) را می توان در گفتار و کردار اصحاب خاص ایشان به وضوح مشاهده کرد.

مالک بن حارث اشتر، به نمایندگی از مردم کوفه در هنگام بیعت با امیر مؤمنان(علیه السلام)، خطاب به مردم، علی(علیه السلام) را وصی اوصیا و وارث علم پیامبران خواند و گفت:

أَيُّهَا النَّاسُ، هَذَا وَصِيُّ الْأَوْصِيَاءِ وَ وَارِثُ عِلْمِ الْأَنْبِيَاءِ، الْعَظِيمِ الْبَلَاءِ، الْحَسَنُ الْغَنَاءِ، الَّذِي شَهِدَ لَهُ كِتَابُ اللَّهِ بِالْإِيمَانِ وَ رَسُولُهُ بِجَنَّةِ الرِّضْوَانِ، مَنْ كَمَلَتْ فِيهِ الْفَضَائِلُ وَ لَمْ يَشُكَّ فِي سَابِقَتِهِ وَ عِلْمِهِ وَ فَضْلِهِ الْأَوَّخِرِ وَ لَا

الأوَّالِ؛ (يعقوبی، بی تا: ج ۲، ص ۱۷۹) ای مردم این است وصی اوصیا و وارث علم انبیا؛ آنکه [در راه خدا]

بس گرفتاری کشید و پرخیز و برکت [است] آنکه کتاب خدا به ایمان او گواهی داد و پیامبر خدا [درباره او] به

بهشت رضوان؛ کسی که فضایل در او به کمال رسیده و در سابقه و علم و برتری اش نه آیندگان شک دارند و

نه گذشتگان.